

Nasawi and The Validity of His Narrations (Evaluation of The Effects of less credible narrator in The Some narratives of Nasawi from the Life of Jalal al-Din Khwarazmshah)

Ebrahim Khodayar*, Atefeh Salarvand**

Maqhsood Ali Sadeghi Gandomani***

Abstract

The book of *Sirat-e Jalal al-Din Minkoberni* is among the most important and reliable historical documents of the Khwarazmshahian and Mongol period, written by Shahab al-Din Nasawi with the aim of writing real history. In this study, citing the approach of Rhetorical narratology and the indicators of the 'Invalid narrator' theory in the opinions of rhetorical narratologists including Rimmon Kenan, James Phelan and Martin, the validity of the effect's narrator and the accuracy of some of his historical reports based on "textual and intertextual studies" have been evaluated. In textual studies, the signs of the narrator's invalidity and lack of credibility are identified as "moral evaluation of events and their judgment, the contradiction between the narrator's words and behavior, Linguistic and emotional cues, narrator acceptability, and the narrator's limited knowledge" and in the intertextual field, the narrations of the historian are examined with the historical texts of the same period and the "narrations deleted, abbreviated or erroneous" of the narrator are explained. Based on the results of the research, it can be

* Associate Professor of Persian Language and Literature at Tarbiat Modares University (Corresponding author), hesam_kh1@modares.ac.ir

** Master student of Persian language and literature at Tarbiat Modares University, atefeh.salarvand@modares.ac.ir

*** Associate Professor of History at Tarbiat Modares University, m_sadeghi@modares.ac.ir

Date received: 2022/06/22, Date of acceptance: 2022/11/06



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

said that despite the unique importance of the book in recording the life story of Jalal al-Din Khwarazmshah and the epic depiction of his life in the face of the Mongol demons, some contradictory orientations of the narrator in depicting the character of Jalal al-Din Khwarazmshah during the narration are distorted and invalid. For this reason, the audience is skeptical in the face of Jalal al-Din Khwarazmshah and some cases finds him a shaky personality.

Keywords: Nasawi, Sirat-e Jalal al-Din Minkoberni, Jalal al-Din Khwarazmshah, Unreliable narrator, Implied author

نسوی و اعتبار روایت‌های وی (ارزیابی جلوه‌های راوی کم‌اعتبار در برخی از روایت‌های نسوی از زندگی جلال‌الدین خوارزمشاه)

ابراهیم خدایار*

عاطفه سالاروند**، مقصودعلی صادقی گندمانی***

چکیده

کتاب سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، در زمره بااهمیت‌ترین و معتبرترین اسناد تاریخی دوره خوارزمشاهیان و مغولان است که شهاب‌الدین نسوی آن را با هدف صرف نگارش تاریخ واقعی نوشته است. در این پژوهش با استناد به رویکرد روایت‌شناسی بلاغی و شاخص‌های نظریه «راوی نامعتبر» در آراء روایت‌شناسان بلاغی از جمله ریمون کتان، جیمز فیلان و مارتین، اعتبار راوی اثر بررسی و صحت برخی از گزارش‌های تاریخی وی با استناد به «بررسی‌های متنی و بینامتنی» ارزیابی شده است. در بررسی‌های متنی نشانه‌های بی‌اعتباری و کم‌اعتباری راوی ذیل «ارزیابی اخلاقی وقایع و قضاوت آن‌ها، تناقض میان گفتارها و رفتار راوی، نشانه‌های زبانی و عاطفی، میزان دریافت‌پذیری راوی، و دانش محدود راوی» مشخص و در حوزه بینامتنی روایت‌های مورخ با متون تاریخی هم‌دوره آن بررسی و «روایت‌های حذف‌شده، مختصر یا اشتباه» راوی تبیین شده‌اند. با تکیه بر نتایج پژوهش می‌توان گفت که به‌رغم اهمیت منحصر به فرد کتاب در ثبت روایت زندگی جلال‌الدین خوارزمشاه و حماسه‌گون نشان دادن

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

hesam_khl@modares.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی (گرایش نظریه و نقد ادبی)، دانشگاه تربیت مدرس

تهران، تهران، ایران، atefeh.salarvand@modares.ac.ir

*** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس تهران، تهران، ایران، m_sadeghi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۱۵



زندگی وی در مواجهه با غولان مغول، برخی جهت‌گیری‌های متناقض راوی در ترسیم شخصیت جلال‌الدین خوارزمشاه در طی روایت مخدوش و از اعتبار لازم ساقط است؛ به همین دلیل، مخاطب در مواجهه با جلال‌الدین خوارزمشاه وی را در برخی موارد شخصیتی متزلزل می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: نسوی، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، جلال‌الدین خوارزمشاه، راوی نامعتبر، نویسنده ضمنی

۱. مقدمه

در هر روایت چندین عنصر وجود دارد که باعث شکل گرفتن آن می‌شود. یکی از این عناصر راوی است که ما از زبان وی روایت را می‌شنویم و حضور ملموس‌تری برای خوانندگان دارد. هرچند برخی از روایت‌شناسان مانند سیمور چتمن (Seymour Chatman) عنصر راوی و روایت‌شنو را در شمار عناصر اختیاری روایت می‌دانند، به‌نظر می‌رسد بدون راوی شکل‌گیری روایت امکان‌پذیر نیست. ریمون کنان (Rimmon-Kenan) بر وجود عنصر راوی تأکید می‌کند و معتقد است که حتی در روایت‌هایی که به صورت دیالوگ‌وار شکل گرفته‌است، راوی همچنان حضور دارد و ما داستان را از زبان او می‌شنویم (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۱۲۲). راوی در داستان دست به انتخاب حوادث می‌زند و آن‌ها را پردازش می‌کند و در صورت نیاز به فشرده‌سازی و گسترش آن‌ها می‌پردازد. یکی از مسائل مناقشه‌برانگیز درباره‌ی راوی اعتبار وی است. چقدر می‌توان به گفته‌های او در روایت داستان اعتماد کرد؟ نشانه‌های راوی معتبر یا نامعتبر چیست؟ نخستین بار وین بوت (Wayne C. Booth) مسئله‌ی راوی نامعتبر (unreliable narrator) را در کتاب بلاغت داستان (the Rhetoric of Fiction, 1961) مطرح کرده است. ابزارهای متفاوت سنجش راوی نامعتبر باعث شد جریان‌های مختلفی در این نظریه شکل بگیرد. عده‌ای از جمله بوت عنصری به نام نویسنده ضمنی (implied author) را از ابزارهای سنجش اعتبار راوی مطرح کردند که مخلوق نویسنده واقعی است و برخی مانند جاناتان کالر (Jonathan Culler)، ورا نونینگ (Vera Nuning) و زروک (Zerweck) نقش خواننده و نشانه‌های متن را پررنگ کردند. نویسنده ضمنی در آرا روایت‌شناسان مفهومی تقریباً مبهم و جدا از نویسنده واقعی دارد. نویسنده ضمنی با نویسنده واقعی فرق می‌کند و چه بسا شخصیتی کاملاً متضاد با آن باشد. در آرا بوت اعتبار راوی از دوری یا نزدیکی عقاید او با نویسنده ضمنی فهمیده می‌شود. او در کتاب بلاغت داستان نوشته است: «من وقتی راوی را معتبر می‌نامم که مطابق هنجارهای اثر

صحبت یا عمل می‌کند (یعنی هنجارهای نویسنده ضمنی)» (بوت، ۱۹۸۳: ۱۵۸). بوت در تعریفی روشن‌تر از راوی نامعتبر تصریح می‌کند: «همه ما دست‌کم بخشی از شیوه زندگی خود را از نویسندگان ضمنی یا همان منش‌های پسندیده‌ای الگو گرفته‌ایم که توسط دیگران - به ویژه نویسندگان واقعی - آفریده شده‌اند» (بوت، ۱۳۸۹: ۱۵). بیشتر روایت‌شناسان در تعریف راوی نامعتبر تحت تأثیر بوت قرار دارند. ریمون کنان در بیان تفاوت میان نویسنده واقعی و ضمنی عقیده دارد: «در حالی که مؤلف واقعی در معرض دگرگونی‌های زندگی واقعی قرار دارد، مؤلف مستتر اثر معین، هویت و موجودیتی ثابت دارد که در شرایط مطلوب در بطن اثر ثابت‌قدم و منطقی رفتار می‌کند» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۱۲۰). در نگاه ریمون کنان و چتمن برخلاف بوت نویسنده ضمنی توسط نویسنده واقعی خلق نمی‌شود بلکه مخاطب خالق اوست و در ذهن خواننده و بر پایه ساختار کلی متن شکل می‌گیرد (نونینگ، ۱۳۸۹: ۴۳). چتمن درباره چگونگی تعیین اعتبار راوی خوانش میان‌سطری را پیشنهاد می‌کند و توضیح می‌دهد: «ما با خواندن مطالب نانوخته از لابه‌لای سطرها با خود می‌گوییم رویدادها و عوامل داستان نباید این جور بوده باشند، و به این ترتیب گناه را از چشم راوی می‌بینیم» (همان: ۴۵). کالر در بررسی اعتبار راوی به خوانش خواننده توجه کرده و نوشته است:

بیشترین تأثیرات ادبی، به‌ویژه در نثر روایی برآمده از این حقیقت است که خواننده می‌کوشد تا معنای صریح متن را با امور زندگی روزمره پیوند دهد و الگوهای یکپارچه و منسجمی را که در پس کنش‌های شخصیت‌ها نهفته است بیابد (همان: ۵۰).

بررسی آرا روایت‌شناسان درباره ابزار سنجش راوی نامعتبر نشان از تنوع و اختلاف نظریات آنان دارد؛ و این امکان برای منتقد وجود دارد که باتوجه به ویژگی متن مورد نظر و نوع آن، نشانه‌های بی‌اعتباری راوی را در متون بررسی کند. نویسندگان در پژوهش حاضر با این پیش‌فرض که تاریخ نیز یکی از انواع روایت است، معتقدند که گاهی اوقات راوی می‌تواند متون تاریخی را از عینیت و واقعیت رخداد دور کند و به دلایل گوناگون به دخل و تصرف در آن‌ها بپردازد. مورخ وقتی نگارش تاریخ را آغاز می‌کند بعد از مطالعه منابع، اسناد و گفته‌های دیگران یا مشاهده شخصی، آن‌ها را به ذهن خود وارد می‌کند. وی در این مسیر از تخیل خود برای نوشتن تاریخ بهره می‌برد؛ زیرا در بسیاری از حوادث حضور نداشته و اگر هم حضور داشته باشد نمی‌تواند وقایع را آن‌گونه که در واقعیت اتفاق افتاده است، بیان کند. وی نمی‌تواند وارد ذهن کسانی بشود که وقایع زندگی آن‌ها را روایت کرده است، به همین دلیل غالب اوقات علت واقعی کارهای آن‌ها برای وی مکتوم می‌ماند. هم‌ازین روست که مخاطب روایت‌های

تاریخی را با واسطه و به وسیلهٔ راوی‌ای که آن‌ها را از «عینیت» به دالان «ذهنیت» برده، به صورت دستکاری شده می‌شنود.

۲. روش و رویکرد پژوهش

بحث راوی نامعتبر را باید در آراء روایت‌شناسان بلاغی جست‌وجو کرد. در روایت‌شناسی بلاغی مسئلهٔ ارتباط بسیار حائز اهمیت است و به گفتهٔ جیمز فیلان (James Phelan) رویکردهای بلاغی بر یکی از این دو مسئله توجه می‌کنند: «۱. زبان متن روایی به ویژه منطق الگوهای آن؛ ۲. روایت به عنوان تعاملی میان نویسنده و مخاطب از طریق رسانهٔ متن برای انجام برخی اهداف» (هرمن، ۱۳۹۶: ۹۹). فیلان در کتاب روایت به مثابهٔ بلاغت (Narrative as Rhetoric, 1996) در تعریف این رویکرد می‌گوید:

رویکرد بلاغی به رابطه بین استراتژی‌های روایی و فعالیت‌های خوانندگان بسیار اهمیت می‌دهد، به این ترتیب آنچه که در سطوح داستان و گفتمان رخ می‌دهد بر آنچه خوانندگان می‌دانند، باور دارند، فکر می‌کنند، قضاوت می‌کنند و احساس می‌کنند تأثیر می‌گذارد (فیلان، ۱۹۹۶: ۱۴۱).

رویکردهای بلاغی به روایت، با آراء میخائیل باختین (Mikhail Bakhtin) آغاز شد و با آراء وین بوت و مکتب انتقادی شیکاگو ادامه یافت و روایت‌شناسان بعد از بوت آن را به سمت بررسی انواع مخاطب در روایت بردند. دربارهٔ ویژگی راوی نامعتبر نظریات پژوهشگران متفاوت است. در پژوهش حاضر از دیگاه ریمون کنان، جیمز فیلان و مارتین استفاده شده است.

ریمون-کنان با جمع‌بندی آرا دیگر روایت‌شناسان، حدود پنج ویژگی برای راوی نامعتبر ذکر می‌کند:

۱. دانش محدود راوی؛
۲. مداخلهٔ شخصی او و ارزش‌گذاری‌های مشکل‌آفرین؛
۳. رنگ و لعاب دادن به گزارش از طریق زیر سؤال بردن معیارهای ارزشی؛
۴. همانند داستانی بودن راوی، زیرا اینگونه راوی‌ها از راویان فراداستانی جایز الخطا ترند و جزو شخصیت‌های اثر داستانی نیز قلمداد می‌شوند؛
۵. ذی‌نفع بودن او (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۱۳۸-۱۴۲).

نسوی و اعتبار روایت‌های وی ... (ابراهیم خدایار و دیگران) ۵۷

فیلان و مارتین هم با در نظر گرفتن سه نقش برای راوی عوامل شکل‌گیری روایت نامعتبر را اینگونه مطرح می‌کنند:

۱. راوی در نقش توصیف شخصیت‌ها، حقایق و رویدادها می‌تواند کم‌نمایی یا کژنمایی داشته باشد؛

۲. راوی در نقش قضاوت اخلاقی و ارزش‌گذاری شخصیت‌ها، حقایق و رویدادها می‌تواند کم‌انگاری یا کژانگاری (یا کژیابی) داشته باشد؛

۳. راوی در نقش خوانش یا تفسیر شخصیت‌ها، حقایق و رویدادها می‌تواند کم‌خوانی یا کژخوانی داشته باشد (نونینگ، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹).

فیلان به نشانه‌های زبانی در بی‌اعتباری راوی هم اشاره می‌کند که در بخش بررسی متن آن را بیان می‌کنیم. علاوه بر موارد بالا متون تاریخی این امکان را به منتقد می‌دهند تا اعتبار روایت‌ها را با بررسی دیگر متون بسنجد. ویژگی پژوهش حاضر بررسی اعتبار راوی کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی از طریق مقایسه روایت‌های این کتاب با متون هم‌دوره و متأخرتر از آن مانند الکامل ابن‌اثیر، جهانگشای جوینی، طبقات ناصری، همایون‌نامه، جامع‌التواریخ و حبیب‌السیر است و همچنین از پژوهش‌های معاصر نیز مانند جلال‌الدین خوارزمشاه در قهرمانان تاریخ ایران، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، دین و دولت در ایران عهد مغول، قهرمان سند یا جلال‌الدین خوارزمشاه، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تندیس دلیری و استقامت و دلاور خوارزم (جلال‌الدین خوارزمشاه) استفاده شده است.

۳. پیشینه تحقیق

درباره نظریه راوی نامعتبر تاکنون پژوهش‌های متعددی نوشته شده است؛ مانند «بررسی مولفه‌ها و ابعادشناختی «راوی همه‌چیز دان» در ادبیات داستانی» (۱۳۹۳)، نوشته فضل‌الله خدادادی و همکاران. مقاله «راوی غیرقابل اعتماد در داستان «شاه و کنیزک» (۱۳۹۵)، نوشته هیوا حسن‌پور و همکاران. مقاله «سیر تحول شنودپذیری و اعتبار راوی در داستان‌های کوتاه سیمین دانشور» (۱۳۹۶)، نوشته هاشم صادقی محسن‌آباد و علی رحمانی قنایزباف.

درباره کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی تصنیف زیدری نسوی سه مقاله نوشته شده است که رویکردهای متفاوتی نسبت به مقاله حاضر دارند. مقاله مجتبی مینوی با عنوان «معرفی کتاب

سیرت جلال‌الدین مینکبرنی» (۱۳۴۴)، برای معرفی کتاب و نسخه‌شناسی آن، نوشته شده است؛ مقاله «مغلطهٔ تأثیر عاطفی در بازنمایی تاریخ (نگرشی انتقادی بر تاریخ‌نگاری شهاب‌الدین نسوی در سیرت جلال‌الدین و نفثه‌المصدر)» (۱۳۹۴)، نوشتهٔ حبیب‌الله عباسی و همکاران، از نظریهٔ یاکوبسن و ژنت برای تحلیل خود سود برده است. در این مقاله نگاه مؤلفان بیشتر معطوف به «مغلطهٔ تأثیر عاطفی» در روایت‌های نفثه‌المصدر است. نویسندگان معتقدند که سیرت جلال‌الدین مینکبرنی نسبت به نفثه‌المصدر علمی‌تر و عینی‌تر است. این نتیجه‌گیری با نتیجهٔ پژوهش حاضر دربارهٔ علمی و عینی بودن کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی متفاوت است. مقاله «بررسی مقایسه‌ای انواع فرایندهای فعلی به کار رفته در دیباچهٔ آثار شهاب‌الدین خرندزی زیدی و عطاملک جوینی، با رویکرد زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند» (۱۳۹۹)، نوشتهٔ نسرین خانی و همکاران در حوزهٔ زبان‌شناسی نقش‌گراست. دربارهٔ جلال‌الدین خوارزمشاه نیز دو مقاله نوشته شده است که با موضوع پژوهش حاضر متفاوت است: مقاله «جلال‌الدین، مغولان و فتح پنجاب و سند به دست خوارزمشاهیان» (۱۳۸۴) نوشتهٔ پیتر جکسون و ترجمهٔ مهری ادریسی، سلسله حوادث سال‌های ۲۱_۶۱۸ ق/ ۱۲۲۱_۴م را در شمال غربی هند، بازسازی و تحلیل کرده است؛ مقاله «سرانجام جلال‌الدین خوارزمشاه» (۱۳۹۶) نوشتهٔ یزدان فرخی چند روایت متفاوت از پایان زندگی جلال‌الدین خوارزمشاه را در مرکز توجه خود قرار داده است. در پژوهش حاضر با لحاظ نگاه روایت‌شناسانه به موضوع میان‌رشته‌ای تاریخ و ادبیات، اعتبار برخی از روایت‌های نسوی در کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی به‌بوتهٔ نقد کشیده و ارزیابی انتقادی شده است.

۴. بحث و بررسی

کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی روایت زندگی و سلطنت یازده سالهٔ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و لشکرکشی‌های مغولان به ایران است. نویسنده در مقدمهٔ این کتاب از سیرت و رفتار سلطان محمد خوارزمشاه و آغاز درگیری‌های وی با مغولان نیز یاد کرده است. کتاب را زیدری نسوی در سال ۶۳۹ به عربی نوشته و مترجمی ناشناس در همان سال‌ها به فارسی برگردانده است. نسوی حدود ۶ یا ۷ سال یکی از منشیان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود و می‌توان کتاب نسوی را از این پادشاه ایرانی، به‌رغم برخی گزارش‌های کم‌اعتبار یا بی‌اعتبار نزدیکترین روایت به زندگی او دانست. از این اثر یک تصحیح و یک ترجمهٔ متفاوت به فارسی نگارش یافته است. تصحیح مجتبی مینوی از روی نسخهٔ مکرمین خلیل بینانچ در استانبول

تصحیح شده و به گفته مینوی از روی قراین (خط، کاغذ، مرکب و رسم‌الخط) به نظر می‌رسد که قبل از سال هفتصد تهیه شده باشد (نسوی، ۱۳۶۵: مقدمه مصحح، یح). ترجمه فارسی بعدی که در روزگار ما اتفاق افتاده از روی متن عربی چاپ پاریس، به وسیله محمدعلی ناصح انجام شده است. مینوی در ارزیابی این ترجمه نوشته است:

این ترجمه مبتنی بر متنی است که در پاریس به طبع رسیده از اینکه بسیاری از کلمات و عبارات مصنف دور از ذهن ماست و در ترجمه صحیح و فهماندن آن ما همه را ممکن است سهو و زلت دست دهد (همانجا).

نسوی کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی را بر خلاف نفته المصدور با هدف نگارش تاریخ نوشته است و شیوه خود را در نگارش کتاب اینگونه بیان می‌کند: «من در این مختصر هرچه از وقایع او دیده و یا از کسی که دیده است شنیده‌ام یاد خواهم کرد و از هرچه غیر از این دو قسم باشد ذکری نخواهم آورد» (همان: ۵). یکی از منابعی که نسوی آن را خوانده، تاریخ الکامل ابن اثیر است. در همین زمینه می‌خوانیم: «در عقب شمه‌ای از ذکر تصاریف روزگار با پسر سعید شهید او جلال‌الدین منکبرنی، سقی الله تراهما و جعل الجنه ماثوما، دیدم و دانستم که از معظمت امور و جلال اخبار چیزی فوت نکرده است» (همان: ۴). این پژوهش براساس تصحیح مجتبی مینوی سامان یافته و در موارد لزوم به تصحیح محمدعلی ناصح نیز مراجعه شده است.

۱.۴ بررسی‌های متنی

۱.۱.۴ ارزیابی اخلاقی وقایع و قضاوت آن‌ها

براساس الگوی فیلان و مارتین که در ابتدا ذکر شد یکی از نقش‌های راوی در هنگام بیان روایت‌ها قضاوت آن‌هاست که این قضاوت می‌تواند به صورت کم‌انگاری یا کژانگاری باشد. این نقش می‌تواند میزان حضور راوی و ایدئولوژی وی را در روایت‌هایی که می‌نویسد، بیان می‌کند. یکی از قضاوت‌های راوی توجیه رفتار خشن جلال‌الدین با اسیران جنگ پروان است که قصد دارد خواننده را با خود همراه کند؛ راوی می‌نویسد: «اسیر بسیار گرفتند؛ تا حدی که فراشان اسیران را پیش می‌آوردند، و اوتاد خیم جهت تشفی در گوش ایشان می‌کوفتند. و جلال‌الدین تفرج می‌کرد و از بشاشت چون صبح متبلج می‌شد» (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۰۷؛ نسوی، ۱۳۶۶: ۷۶). و در توجیه این واقعه برای خوانندگان می‌گوید:

چگونه تقصیر کردی که پدر و برادران مرده و کشته، و ملک و دولت برگشته، و فرزندان و متعلقان از دست رفته، و او به آتش نکایت کفار تفته بود؟ والد و مولود نمانده، و قاصد و مقصود فوت شده (همان: ۱۰۶).

راوی به نحوی با پرسشی کردن جمله می‌خواهد عاطفهٔ خوانندگان را درگیر و آن‌ها را با خود در پذیرش این واقعه همراه کند. این روایت در متون تاریخی دیگر ثبت نشده است. یکی دیگر از موارد توجیه رفتارهای جلال‌الدین وقتی است که پس از عبور از آب سند جلال‌الدین دستور می‌دهد سربازانی را که مجروح هستند بکشند؛ راوی اینگونه روایت می‌کند:

چون با وی مجروحان و خستگان بسیار بود، که ایشان را نمی‌شایست استصحاب کردن، و حقیقت می‌دانست چون هندو بریشان ظفر یابد ایشان را به مثله و نکال و رسوایی تمام خواهند کشتن، پس هر که برادری به زخم یا خویشی خسته یا دوستی مجروح داشت به دست خود او را هلاک کرد (همان: ۱۱۴؛ نسوی، ۱۳۶۶: ۸۰).

به نظر می‌رسد که کشتن سربازان او دلیل دیگر هم داشته باشد؛ نسوی در ابتدای روایت به این موضوع اشاره می‌کند که زانه شتره صاحب کوه جوری (جودی) وقتی فهمید که جلال‌الدین به آنجا آمده است، سربازانش را به سمت آنان فرستاد و جلال‌الدین هم می‌خواست فرار کند و در بیشه‌ها پنهان شود، ضمن اینکه برای فرار وقت زیادی نداشت (همانجا). می‌توان در بیان علت این کار این احتمال را هم داد: برای اینکه یاران زخمی او جلوی سرعت حرکت او را نگیرند، دستور کشتن آن‌ها را داده است. این روایت نیز در متون دیگر نیامده است. یکی دیگر از توجیه‌های راوی از رفتار اشتباه جلال‌الدین مربوط به امان دادن به شلوه، کافر گرجی بود. بعد از اینکه با بیان روایتی از توهین شلوه به امیرالمومنین (ع) احساسات خوانندگان را برمی‌انگیزاند، دلیلی مبهم برای امان دادن به شلوه مطرح می‌کند؛ این روایت اینگونه نوشته شده است:

شمس الدین قمی، که از حجاب اتابک ازبک بود، حکایت کرد و گفت: اتابک مرا در زمان استیلا گرج آنجا فرستاد. شلوه با من در سخن درشتی کرد، و از حد ادب در گذشت و گفت: می‌خواستم که علی (یعنی امیرالمومنین کرم الله وجهه) در این زمان باقی می‌بود تا چیزی از باس خود بدو می‌نمودم که روز بدر و حنین را فراموش می‌کرد. پس در آن روز که آن لشکر بشکست شلوه نمی‌دانست که به کدام صوب حرکت کند، پس فرود آمد و میان کشتگان بخفت، و روی خود را به خون بیالود. پسر دایهٔ غیاث‌الدین که هنوز کودک بود او را بشناخت، از آن میان به در آورده دست بسته به حضرت سلطان آورد. حق تعالی

نسوی و اعتبار روایت‌های وی ... (ابراهیم خدایار و دیگران) ۶۱

آن سگ لعین را در مجاوزت حد ادب که کرده بود دروغ زن گردانید، و بدست کودکی گرفتار کرد. سلطان او را امان داد و در کشتن شتاب نکرد، تا حسن صنیع حق تعالی با طاعنان در مظهران دین و ناشران کلمه یقین ظاهر گرداند (همان: ۱۴۴).

۲.۱.۴ تناقض میان گفتارها و رفتار راوی

یکی از روایت‌های حماسه‌گون نسوی در کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی که از آغاز تا به امروز عطف توجه مخاطبان قرار گرفته و موجب تألیف و تصنیف اشعار و کتاب‌های داستانی فراوانی در دوره معاصر تاریخ ایران شده، روایت فرمان جلال‌الدین برای غرق کردن زنان و کودکان خویش در رودخانه سند است.^۱

این روایت به‌رغم پذیرش از سوی خوانندگان و قدرت تهییج آن‌ها در مقابله با غولان مغول با برخی دیگر از روایت‌های نسوی در همین کتاب متفاوت است و نشان از تأثیر مستقیم نویسنده در پردازش داستان به شیوه دلخواه خود و روح زمانه‌اش دارد. یکی از دلایلی که اعتبار راوی را مخدوش می‌کند تناقض میان گفتارهای او در بیان روایت‌هاست: «تناقضات موجود در گفتار راوی، و نیز ناهماهنگی میان گفتار و کردار او دو نمونه از برجسته‌ترین نشانه‌های بی‌اعتباری راوی هستند» (نونینگ، ۱۳۸۰: ۶۳). راوی صحنه غرق کردن خانواده جلال‌الدین را به فرمان خود، برای جلوگیری از اسارت به دست دشمن اینگونه توصیف کرده است:

جلال‌الدین منهزم و منکسر پیش والده و مادر فرزند و حرم خود آمد همه آواز برکشیده فریاد می‌کردند که ما را بکش و مگذار که اسیر تاتار شویم. پس فرمود که ایشان را در آب غرق کردند. و این از جمله عجایب بلایا و نوادر مصایب و رزایاست، که ایشان به نفس خود به هلاک رضا دهند، و او نیز به هلاک ایشان تن در داده در آب اندازد. ازین عظیم‌تر چه مصیبت باشد؟ (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۱۱؛ نسوی، ۱۳۶۶: ۷۸).

نویسنده در پایان جمله برای متأثر کردن خواننده باز هم جمله پرسشی به کار می‌برد، ضمن اینکه این روایت نخستین بار توسط همین راوی بیان شده است. در ادامه راوی دو روایت دیگر از زندگی جلال‌الدین بیان می‌کند که باعث می‌شود این سؤال برای خواننده پیش بیاید که چرا خانواده او نیز مانند دیگران از آب عبور نکردند؟ اولین روایت، داستان پسر بچه‌ای است که در این جنگ از رودخانه سالم عبور می‌کند؛ روای این داستان را از زبان ضیاءالملک علاء‌الدین محمدبن مودود نسوی این‌گونه بیان کرده است:

در اثناء آنکه غرق شدن خواستم کودکی دیدم خیگی در دست، دست کردم که او را بگیرم و غرق کنم و خیگ را از وی بستانم، کودک گفت: اگر خلاص خود بی‌هلاک من میسر شود، راضی می‌شوی، با من مشارکت کن تا ترا به ساحل برسانم. چنان کردم، هر دو خلاص یافتیم (همان: ۱۱۲).

راویت دیگر داستان دختر امین‌الملک است که به سلامت از آب گذشت و جلال‌الدین از قباچه خواستار او شد. راوی می‌گوید: «شنیدم که دختر امین‌الملک از غرق خلاص یافته به اوچاهی که شهری از شهرهای قباچه بود افتاده است» (همان: ۱۱۶). این روایت‌ها نشان می‌دهد که امکان عبور خانواده جلال‌الدین هم، از آب بوده است.

یکی دیگر از تضادهای موجود در گفتار راوی جهت‌گیری‌های متناقض وی نسبت به شرف‌الملک وزیر است. چهره منفوری که درباره شرف‌الملک در این تاریخ ترسیم می‌شود در هیچ کدام از متون دیگر دیده نمی‌شود؛ راوی همواره به بیان خیانت‌های شرف‌الملک مخصوصاً در سال‌های پایانی حیات او نسبت به جلال‌الدین می‌پردازد و از نامه‌هایی می‌گوید که از طرف او به علاء‌الدین کیقباد و ملک‌اشرف نوشته می‌شد و جلال‌الدین را مخدول ظالم می‌نامد (نسوی، ۱۳۶۵؛ ۲۴۹). ولی وقتی شرف‌الملک به اشاره جلال‌الدین کشته می‌شود، راوی این عمل جلال‌الدین را این‌گونه نقد می‌کند: «پس پنج نفر از سلاحداران را با پسر والی به قلعه فرستاد تا او را هلاک کردند، و به هلاک او جهان کرم و مردمی زیروزبر گشت» (همان: ۲۶۰). و در ادامه شیوه کشته شدن او را به گونه‌ای نقل می‌کند که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در مورد گنهکار و مقصر بودن ملک‌اشرف شک می‌کند:

فراشی ازان وی معروف به محمد اخی گفت: در آن ایام ملازم او بودم. چون این سلاحداران درآمدند و دانست که او را خواهند کشتن مهلت خواست که غسل کند و دوگانه‌ای بگزارد. آنگه مرا فرمود که آب گرم کردم، و با آنکه می‌دانست که بعد از یک ساعت کشته خواهد شدن به آب سرد راضی نشد، به آب گرم غسل کرد، و دو رکعت نماز بگزارد، و یک جزو قرآن مجید بخواند، آنگه ایشان را دستور داد که درآمدند، و گفت: کسی که قول کافران را باور دارد جزاء او این باشد. ایشان گفتند: از خفه کردن و کشتن کدام اختیار است؟ گفت: شمشیر اولی باشد. گفتند: ملوک و اکابر را به شمشیر نکشند، خفه کردن آسان‌تر باشد. گفت: شما دانید. به زه کمان او را خفه کرده بیرون آمدند، تا چون زمانی بگذرد و سرد شود درآیند و سر از تن جدا کنند. پس چون درآمدند او را زنده شده و نشسته یافتند، به شمشیر کشتند (همان: ۲۶۱).

یکی دیگر از موارد تناقض میان گفتار راوی برئ الساحه دانستن جلال‌الدین در ازدواج با ملکه اتابک ازبک است. راوی این ازدواج را کاملاً درست می‌داند، اما در نیمه‌های پایانی کتاب روایتی می‌آورد که بیشتر تناقض روایت و شخصیتی را که روایت می‌کند، ترسیم می‌کند. راوی ماجرای ازدواج جلال‌الدین با همسر اتابک ازبک را این‌گونه روایت می‌کند:

جماعت زنان از قبل سلطان طغرل به تبریز آمدند و رغبت او را در تزوج سلطان عرض کردند، و نمودند که وی به شهود عدول از اتابک اوزبک مطلقه است. سلطان اجابت کرد به شرط آنکه وقوع طلاق اتابک ثابت شود. قاضی کمال‌الدین، قاضی ورزقان که حوالی تبریز است با شخصی دیگر گواهی دادند که اتابک طلاق او را بر غدر به فلانی تعلیق کرده است و گفته که: با وی غدر نکنم، و اگر بکنم مطلقه باشد، بعد از آن غدر کرده است و عزالدین قزوینی که فقیهی بزرگ بود و در آن وقت در تبریز حاضر، به وقوع طلاق حکم کرد (همان: ۱۴۹؛ نسوی، ۱۳۶۶: ۱۰۶).

این روایت از دید مخاطب امروزی درست به نظر نمی‌رسد، و دلیلی منطقی و شرعی نیز درباره طلاق ملکه از سوی راوی بیان نشده است، ضمن اینکه در همین کتاب بیان شده است که اتابک اوزبک وقتی شنید که همسر (یا همسر سابقش) ازدواج کرده، درگذشت (همانجا).^۲ اما در ادامه راوی در بیان حوادث فتح اخلاط ماجرای دوش‌خان را روایت می‌کند که به نظر می‌رسد فرزند جلال‌الدین باشد و گویی سلطان قبلا با مادر وی رابطه داشته است:

دوش‌خان پسر اخش ملک - و اخش ملک پسر خال سلطان بود و در مصاف مغل که در ظاهر اصفهان حادث شده بود شهید شده بود - وفات کرد. و سلطان دوش‌خان را، چون پدر فرزند را، پرورده بود، و مردم را اعتقاد آن بود که او پسر سلطان است، سبب آنکه مادر او را سلطان به اخش ملک بخشیده بود و پیش از نه ماه آن پسر به وجود آمده. فی‌الجمله سلطان او را بر فرزندان خود تفضیل می‌کرد، و در هر چه به عنایت تعلق دارد بر ایشان مقدم می‌داشت. و آن پریشانی در ظاهر اخلاط بعد از رنجوری او پیش آمد و سلطان در مصیبت او جزع بسیار نمود (همان: ۲۰۰؛ نسوی، ۱۳۶۶: ۱۶۳).

از دیگر تناقض‌های میان گفتار راوی می‌توان به ماجرای درخواست بارش باران در سنت مغولی اشاره کرد. راوی این ماجرا را غیرمنطقی می‌داند با این حال، آن را با اغراق روایت می‌کند و از جمله کرامات جلال‌الدین برمی‌شمارد (همان: ۲۶۸). یکی دیگر از نشانه‌های بی‌اعتباری راوی می‌تواند تناقض میان گفتار و رفتار راوی یا شخصیت‌هایی است که روایت می‌کند. ما در این زمینه می‌توانیم به گفتار و رفتار متناقض جلال‌الدین نسبت به برادرش اشاره کنیم. وقتی

جلال‌الدین به اصفهان می‌رود، برادرش غیاث‌الدین به سمت او لشکر می‌کشد و جلال‌الدین که به گفتهٔ راوی نیت خیر داشته، نامه‌ای با این محتوا برای برادرش می‌نویسد:

در این وقت که جهان فراخ بر من چون دل من و چشم غلامان تو تنگ شده است، دست از موروث و مکتسب افشانده قصد تو کردم، تا مگر دو سه روزی پیش تو بیاسایم. اکنون که دانستم که قرای ضیف پیش تو جز طبای سیف نیست، و وارد نزول را جز صارم صقیل نزل نمی‌فرستی چون شتران تشنگی کشیده و آب دیده، و با آب دیده و ورود ناکرده به صد و رد ملزم شود، اینک باز می‌گردم (همان: ۱۲۸).

وقتی غیاث‌الدین پیغام را شنید دلش نرم شد و لشکرش پراکنده شدند، اما جلال‌الدین برای به دست آوردن دل امرای او پنهانی انگشتر فرستاد و با سه هزار مرد به سمت لشکرگاه برادرش رفت (همان: ۱۲۸-۱۲۹). از پیغامی که برای برادرش می‌فرستد، چنین به‌نظر می‌رسد که جلال‌الدین نیت خیر نسبت به برادرش داشته است، اما تناقض میان گفتار و رفتار او خواننده را متوجه نامعتبر بودن روایت می‌کند، جلال‌الدین که توان مبارزه با برادرش را ندارد برای او نامه می‌نویسد و سعی می‌کند عاطفهٔ او را جریحه دار کند و از طرف دیگر برای متفقین برادرش انگشتر می‌فرستد و به طرف وی لشکرکشی می‌کند.

یکی دیگر از نشانه‌های بی‌اعتباری راوی می‌تواند تناقض میان گفتار شخصیت‌های راوی باشد. جلال‌الدین در موضوع آزاد کردن اسیران گرجی در مقابل خونبها به نسوی می‌گوید: «هیچ آفریده را به اطلاق ایشان تمکین ندهم ... اگر من به فروختن دشمن رغبت می‌کردم در دیار گرج چندان مال به دست می‌آوردم که آتش آن را نتوانستی سوختن» (همان: ۱۵۳). از طرفی دیگر سلطان امراء میمنه را که در جنگ کوتاهی کردند مجبور می‌کند که در گرجستان بمانند و به قتل و غارت پردازند، و شخصی به نام حسام‌الدین خضر در رابطه با قتل و غارت گرج می‌گوید:

پیوسته به غارات و تخریب عمارات، و ابتلا اهالی به عظیم و اخلاء آن حوالی از مواشی و غنایم، مشغول بودیم، و غلام و بردهٔ گرجی چنان ارزان شد که یک نفر غلام گرجی به دو دینار فروخته می‌شد ... باری تعالی گرج را چنان ذلیل کرد که از مضیق به مضیق، فریقا بعد فریق، می‌گریختند و جز خزی و خسار و ذل و اسار نمی‌دیدند (همان: ۱۴۶).

۳.۱.۴ نشانه‌های زبانی و عاطفی

فیلان درباره نشانه‌های زبانی در بی‌اعتباری راوی عقیده دارد: «در این میان باید به نشانه‌های دستوری روایت نامعتبر نیز توجه داشت، نشانه‌هایی مانند جملات ناقص، عبارات‌های تعجبی یا عاطفی، درنگ و تکرارهای بی‌جا...» (نونینگ، ۱۳۸۹: ۶۴-۶۵). یکی از شیوه‌هایی که متن تاریخی را به متن ادبی تبدیل می‌کند و البته در مقابل از اعتبار تاریخی آن می‌کاهد؛ اغراق‌های راوی و آرایه‌هایی است که برای مهیج کردن نوشتار در آن استفاده می‌کند. راوی درباره رفتن جلال‌الدین به غزنه پس از پیروزی بر مغولان نوشته است: «جلال‌الدین به غزنه آمد. مردم به وصول او مستبشر شدند، چون مردم روزه‌دار به هلال فطر و یا قحط زده به نزول قطر» (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۰۶). و در قسمتی دیگر در توصیف خشم جلال‌الدین آورده است: «بعد ازان بر شکل پلنگ زخم‌خورده و شیر فرزندکشته می‌گرید، و شب را از کوشش و کشش نمی‌آرامید» (همان: ۱۱۸). وی در جایی دیگر درباره دیدار قاضی رکن‌الدین با جلال‌الدین می‌گوید: «قاضی رکن‌الدین مسعودبن صاعد استقبال او کرد، چون تشنه که به آب زلال رود، و عاشق که برابر معشوق دود» (همان: ۱۲۸). نسوی جنگ جلال‌الدین با گرجیان را در کرپی که تعداد آن‌ها نسبت به جلال‌الدین بسیار بیشتر بود این‌گونه ترسیم می‌کند:

چون به کرپی رسید لشکر دشمن را دید نزول کرده؛ سوادای چون ظلمت شب جهان گرفته، و چون کواکب از حد حصر گذشته؛ خروش ایشان پرده ابر می‌درید و به گوش ستاره می‌رسید. ترس و هیبتی که از اغنام سائمه در دل ذئاب گرسنه نشیند در دل سلطان ازیشان بنشست (همان: ۱۴۲؛ برای دیدن نمونه‌های دیگر از نشانه‌های زبانی و عاطفی رک: همان، ۱۶۹، ۲۸۲).

۴.۱.۴ میزان دریافت‌پذیری راوی

در یک متن تاریخی هراندازه حضور راوی کم‌رنگتر باشد به دنیای واقعی نزدیک‌تر می‌شویم، ولی وقتی وقایع را از طریق راوی‌ای که حضور پررنگی دارد بشنویم، وقایع به نظر مصنوعی‌تر و به دنیای داستان نزدیک‌تر می‌شوند و حضور پررنگ او می‌تواند گویای بی‌اعتباری راوی و مداخله وی در جریان داستان باشد. ریمون کنان دریافت‌پذیری راوی را از کمترین سطح آن تا بیشترین حالت در شش نوع برشمرده است: ۱. توصیف مکان ۲. تعیین هویت شخصیت‌ها یا شناسایی شخصیت‌ها ۳. خلاصه زمانی ۴. توصیف شخصیت ۵. ارائه گزارش راوی از آنچه شخصیت‌ها به ذهن خطور نداده یا بر زبان نرانده‌اند ۶. نقد و نظر (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۳۶).

کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی به شیوهٔ اول شخص روایت می‌شود و خواننده روایت را از زبان راوی می‌شنود که خودش نیز یکی از شخصیت‌های روایت است. این نوع از روایان ممکن است غرض‌ورزانه‌تر به نقل رویدادها بپردازند. ژپ لیت ولت (Jaap Lintvelt) از این نوع روایت با نام «گونهٔ روایی همسان» نام برده و سه ویژگی را برای آن در نظر گرفته است:

۱. راوی متعلق به دنیای داستانی همسان است. شخصیت-روای (من روایت‌کننده) با شخصیت-کنشگر (من روایت‌شده) درون فردی واحد به هم می‌پیوندند. شخصیت نه تنها زندگی درونی را ادراک، بلکه بازگویی می‌کند. امکان کشمکش درون فردی بین شخصیت-روای و شخصیت-کنشگر؛ ۲. عدم امکان دانایی کل نسبت به ادراکات درونی و بیرونی؛ ۳. عدم امکان حضور در همه جا (لینت ولت، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

با این حال ما به درون شخصیت‌ها نیز وارد می‌شویم و از طریق راوی از احساسات آنان آگاه می‌شویم. راوی در همه جا حضور دارد و شنیده‌ها را به نحوی روایت می‌کند که گویی خودش هم آنجا بوده است. نمونه‌هایی از نفوذ راوی به ذهن جلال‌الدین، شامل بیان احساس او در موقعیت‌های مختلف است. راوی دربارهٔ توطئه‌ای که علیه جلال‌الدین در هند صورت پذیرفته، نوشته است:

دانست که دور آخرت بلاهای متنوع را بر وی گماشته است، و به جانب خلاص و مناص درمی‌نگذاشته. هر وقت به جهد و مردی درمی‌آورد از حوادث بر خود می‌بندد روزگار درمی‌دیگر برو می‌گشاید و از صد وجه بلا روی می‌نماید (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۲۱).

نسوی دربارهٔ ترس جلال‌الدین از وزیر و احتمال توطئه علیه پادشاه نوشته است: «می‌ترسید که اگر او را جایی مقید نکند سبب توهمات می‌گردد روزی مفارقت کند، فتنه‌ای پدید آورد» (همان: ۲۵۹).

وی در توصیف جلال‌الدین که از نشانه‌های دریافت‌پذیری راوی است، می‌گوید:

مردی اسمر، کوتاه‌بالا، ترک‌شکل ترکی‌گوی بود، احیانا به پارسی هم گفتی ... از تمامت لشکر دلیرتر بود، و حلمی داشت، به هر چیز غضب نکردی، و دشنام ندادی. خندهٔ او جز تبسم نبود. سخن بسیار نگفتی. عدل را دوست داشتی، و بر مردم عادل ثنا گفتی، و ترفیه رعیت دوست داشتی اما چون زمان فترت بود غضب‌ها واقع شد (همان: ۲۸۱).

یکی دیگر از نشانه‌های حضور راوی که بیشترین حالت دریافت‌پذیری را دارد، نقد و نظر است. در نیمهٔ دوم تاریخ سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ما شاهد نقد و نظر راوی دربارهٔ

شخصیت جلال‌الدین هستیم. در زمان محاصرهٔ اخلاط برای جلال‌الدین نامه‌ای از طرف خواهرش می‌رسد و به او می‌گوید که خاقان قصد صلح با تو را دارد و حاضر است ماوراء آب جیحون از آن وی باشد و مادون آن برای تو، ولی جلال‌الدین در آن زمان مشغول محاصرهٔ اخلاط است و به آن پیشنهاد توجه‌ای نکرده؛ راوی در نقد این رفتار جلال‌الدین می‌گوید: «چون مرغی که بیض‌های خود کرده را رها کند و بر بیضهٔ مرغان دیگر نشیند» (همان: ۱۹۷).

یکی دیگر از نقدهای راوی از رفتار جلال‌الدین وقتی است که جلال‌الدین مجیرالدین یعقوب را به پیش برادرش ملک اشرف فرستاد و از او برای مقابله با تاتار کمک خواست. راوی در نقد این رفتار جلال‌الدین می‌گوید: «از عجایب یکی آنست که نصرت از دل‌هایی می‌جست که خستهٔ جراحت او بودند، و استظهار به جماعتی می‌کرد که پر ایشان را به دست خود بریده بود» (همان: ۲۴۷).

راوی در نقد رسولانی که جلال‌الدین برای کمک طلب می‌فرستاد، نوشته است:

سلطان به تواتر به ملک اشرف رسل می‌فرستاد و استنجد می‌کرد، و عقل آن معنی را استبعاد می‌نمود. چه هر وقت که کینه‌ای دیرینه در سینه‌ای متمکن باشد اذالت آن دشوار باشد، بلکه به توارث به اعقاب رسد، و هر که به دشمن نصرت طلبد بر مثال کسی است که از گرمای آفتاب پناه به کورهٔ آهنگران برد (همان: ۲۶۶).

وی دربارهٔ روزهای پایانی جلال‌الدین خوارزمشاه و سردرگمی وی می‌نویسد: «مثل او مثل غریق بود که به هرچه رسد دست یازد» (همان: ۲۷۵).

۵.۱.۴ دانش محدود راوی

نسوی در سال ۶۲۲ به دربار جلال‌الدین خوارزمشاه پیوسته و سال پایانی سلطنت جلال‌الدین را نیز به دلیل مأموریتی که متقبل شده از سلطان فاصله می‌گیرد. این در حالی است که در زمان کشته‌شدن وی نیز در کنارش نیست؛ بنابراین ناگزیر است براساس شنیده‌ها و برخی مواقع گویا با توسل به تخیل، روایت‌های آغازین و پایانی زندگی جلال‌الدین را به نگارش درآورد. وقتی نسوی به میافارقین رسید، به خبر فرار سلطان از دست مغولان و گرفتاری به دست کردان واقف شد. سلطان در پاسخ به قصد مهاجمان برای قتل وی خود را معرفی می‌کند و از آن‌ها تقاضا می‌کند او را به نزد ملک مظفرالدین شهاب‌الدین غازی ببرند و جایزه بگیرند یا به برخی از شهرهای تحت سلطه‌اش منتقل کنند و در مقابل حکومت بر آن نواحی را از آن خود سازند.

مردی کرد از مهاجمان جلال‌الدین را به خانه می‌برد و آن هنگام که برای آوردن اسبان خود رفته است، کردی دیگری می‌آید و سلطان را به قتل می‌رساند (همان: ۲۷۹). در متون دیگر در مورد پایان زندگی سلطان اختلاف وجود دارد، به نحوی که به روایت نسوی اطمینانی نیست و به واسطه همین موضوع، پایان زندگی جلال‌الدین در پرده ابهام فرو رفته است.^۳

۲.۴ بررسی‌های بینامتنی

۱.۲.۴ حذف روایت‌ها، بیان مختصر یا اشتباه

یکی از نشانه‌های بی‌اعتباری راوی می‌تواند حذف روایت‌های مهم در بیان سیر تاریخ باشد؛ در روایت این کتاب اشاره‌ای به غلام محبوب جلال‌الدین که قلیج نام داشت نشده است؛ اما کتاب ابن‌اثیر که از منابع نسوی در نگارش اثر بوده، روایت نسبتاً مفصلی از علاقه جلال‌الدین به این غلام دارد که قابل چشم‌پوشی نیست؛ براساس حادثه‌ای قلیج می‌میرد و جلال‌الدین تا حدودی به دیوانگی می‌رسد. بخشی از روایت ابن‌اثیر از این واقعه:

او یک پیشخدمت خواجه داشت. این پیشخدمت موسوم به قلیج بود و جلال‌الدین بسیار دوستش داشت. تصادفاً او درگذشت و جلال‌الدین از داغ مرگ او چنان زاری و بی‌تابی کرد که همانندش در هیچ جا حتی، در سوگواری مجنون برای لیلی شنیده نشده بود ... همینکه به تبریز رسید برای مردم شهر پیام فرستاد و فرمان داد که برای استقبال از تابوت آن خادم از شهر بیرون آیند. مردم از شهر بیرون شدند ولی چون زیاد از شهر دور نگریدند و بیش‌تر از آنچه می‌توانستند، گریه و ماتم آشکار نساختند، بر آنان خشم گرفت و می‌خواست آنان را بدین جرم کیفر دهد ... بعد هم آن پیشخدمت را به خاک نسپرد بلکه هر جای می‌رفت نعشش را با خود می‌برد و به سر و روی می‌کوفت و می‌گریست و از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کرد. هرگاه برایش خوراک می‌بردند می‌گفت: «از این غذا برای فلانی (یعنی همان پیشخدمت) هم ببرید». و هیچ کس جرئت نداشت که بگوید او مرده است یک بار گفته شده که او مرده و جلال‌الدین کسی را که چنین حرفی زده بود، کشت (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۴۴).

در تاریخ جوینی تنها به صحنه آشنایی او با جلال‌الدین اشاره کرده است. طبق روایت جوینی در وقت بازگشت جلال‌الدین از فارس با غلام عزالدین سکماز به نام قلیج که از اصفهان گریخته بود برخورد می‌کند و جوینی در توصیف زیبایی‌های این غلام می‌نویسد: «ترکی بود که مصور از عکس خور تقدیر تصویر او کرده بود و قاسم صباحت و ملاحظت،

حسن او را با یوسف هم‌تنگ کرده؛ در ضمن لطافت آب رخسار، بریق آتش قرار گرفته» (جوینی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). در ظفرنامه حکیم زجاجی هم به این روایت اشاره شده است:

وز آنجا به خوی رفت آن سرافراز	به اخلاط شد خسته آن شاه باز
بدو داده سلطان دل و جان چو مهر	ورا خادمی بود تابان چو مهر
نهان کرد رخ را ز شه چون پری	در آن ره بمسرد آن بخت آذری
جدا گشت ز آسایش و خواب و خورد	دل خسرو آمد ز مرگش به درد
نشست از بر تخت بر خاک راه	بر او چون زنان مویه می‌کرد شاه
چرا سر نهادی و گشتی حزین	به مرده همی گفت کای نازنین
تو خفتی مرا بخت بیدار نیست	ز تو رخ نهفتن سزاوار نیست
تو عمر منی، عمر در کار به	تو بخت منی، بخت بیدار به
که هستند بی‌هوش تو عالمی	ز خواب ای قلعج سر برآوردمی

(حکیم زجاجی، ۱۳۹۰: ۱۲۳۷_۱۲۳۸)

مرگ این غلام باعث می‌شود جلال‌الدین مریض شود و از جنگ با روم و شام نتیجه خوبی نگیرد و زمینه‌ساز شکست‌های بعدی جلال‌الدین شود. راوی سیرت جلال‌الدین مینکبرنی تنها به بیماری جلال‌الدین اشاره می‌کند و علت بیماری او را نمی‌گوید. به نظر می‌رسد حذف روایت غلام جلال‌الدین در روایت کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی عمدی باشد:

مرضی عظیم بر وی مستولی گشت چنانکه بر فراش افتاد و امید از انتعاش ببرید، و خانان و امرا هر روز بر درگاه حاضر می‌شدند و منتظر می‌بودند که همین که خبر وفات او بشنوند هر یک به طرفی رود و گوشه‌ای بگیرد (نسوی، ۱۳۶۵: ۲۲۱).^۴

نمونه‌ای از بیان مختصر از روایت جلال‌الدین خوارزمشاه مربوط به اولین حضور جلال‌الدین در متون تاریخی قبل از حمله رسمی مغولان به ایران بود که سلطان محمد خوارزمشاه با توشی خان مبارزه می‌کند و نزدیک است به هزیمت برود که فرزندش جلال‌الدین به کمک پدرش می‌آید و از شکست سپاه پدر جلوگیری می‌کند؛ این واقعه در تاریخ نسوی بدون اینکه نامی از جلال‌الدین آمده باشد، این‌گونه روایت شده است:

و چون هر دو گروه متقابل شدند به نفس خود بر میسر سلطان حمله کرد و میسر را از هم بردید، و نزدیک بود که هزیمت بر سلطانیان مستمر آید، الا آن بود که میمنه سلطان بر

میسرهٔ توشی خان حمله‌ای کرد که داد حملهٔ اول بستد و شفا علیل و تبرید غلیل حاصل شد (همان: ۱۸؛ نسوی، ۱۳۶۶: ۷۶).

این واقعه در تاریخ جهانگشای جوینی اینگونه به تصویر کشیده می‌شود:

هر دو جانب حمله‌ها کردند و دست راست هر قومی مقابل خود را برداشت و لشکر زیادت چیره شد و بر قلب که سلطان بود، حمله کردند. نزدیک بود که سلطان دستگیر شود. جلال‌الدین آن را رد کرد و او را از مضایق آن بیرون آورد (جوینی، ۱۳۸۹: ۲۴۳).

نمونه‌ای از روایت اشتباه نسوی در کتاب، تصویر نبرد پروان است. در کتاب نسوی گفته شده است که سلطان با تولی خان مبارزه کرد و او را کشت اما در متون تاریخی همدورهٔ نسوی و در تمامی متون دیگر به صراحت بیان شده است که شیکی قوتوقو داماد چنگیز به جنگ با او می‌رود و زنده می‌ماند.^۵

نسوی این رخداد را اینگونه ترسیم کرده است:

چون چنگیزخان واقعهٔ لشکر خود به قندهار شنید تولی‌خان را با لشکری انبوه بر روی فرستاد، و جلال‌الدین ... استقبال او کرد، و در پروان به همدیگر رسیدند، و به نفس خود بر قلب تولی‌خان حمله‌ای کرد که اعلام او را تحت قوایم و اقدام خیل آورد، و جمعیت او مبدد شد، و به ضرورت روی به هزیمت نهاد. و جلال‌الدین در پی کفار افتاد ... تولی‌خان در وقت هیجان حرب و احتداد و غا کشته شد (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۰۶).

برای دیدن دیگر روایت‌های اشتباه می‌توان به ماجرای ازدواج سلطان با همسر اتابک ازبک اشاره کنیم. مشروع بودن این ازدواج بعد از نسوی در برخی متون ادبی ثبت شده است؛ مانند رمان تاریخی قهرمان سند جلال‌الدین خوارزمشاه اثر ناصر نجمی (نجمی، ۱۳۷۰: ۳۲۵). درمقابل بیشتر اسناد تاریخی این ازدواج را نامشروع می‌دانند (جوینی، ۱۳۸۹: ۱۹۷؛ دبیرسیاکی، ۱۳۴۶: ۱۴۲؛ بیانی، ۱۴۰۰: ۱۱۵؛ پناهی، ۱۳۷۶: ۱۳۷؛ بیرانوند، ۱۳۹۸: ۷۴).

یکی دیگر از نشانه‌های بی‌اعتباری راوی بیان مختصر یا مبهم روایت‌هاست. در سال ۶۲۱ وقتی جلال‌الدین خوارزمشاه در مراجعت از هند به کرمان نزد براق حاجب رفت؛ راوی دربارهٔ برخورد جلال‌الدین با براق حاجب روایت این‌گونه می‌کند:

در ظاهر مطیع یافت. در گواشیر که دارالمملکه و محل سریر است یکماهی اقامت کرد. آنگه از صفای فکری که جلال‌الدین را بود حدس کرد که براق در پی مکاری و اظهار

نسوی و اعتبار روایت‌های وی ... (ابراهیم خدایار و دیگران) ۷۱

غدریست، با وجوه اصحاب خود که اهل وفا و حفیظت بودند در باب او مشاورت کرد (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۲۷).

نسوی در روایت خود فهم سوءنیت براق را به صفای فکری جلال‌الدین ربط می‌دهد و به ازدواج وی با دختر براق نیز اشاره نمی‌کند؛ این در حالی است که متون دیگر تصویر واضح‌تر و کامل‌تری از آن دارند. روایت جوینی این‌گونه است:

چون وصول مواکب سلطان به براق حاجب رسید ... از سلطان التماس قبول دختری که داشت، کرد سلطان اجابت نمود و عقد نکاح بست ... بعد از دو سه روز، سلطان بر عزم شکار و مطالعهٔ علف‌خوار برنشست. براق حاجب به علت آنکه درد پای دارم، از او باز ماند؛ ... در راه سلطان را از توقف و تقاعد او و تمارض اعلام دادند. سلطان دانست که از تخلف او خلاف زاید و از تاخیر او تا خبر باشد، فساد تولد کند. بر سبیل امتحان، هم از راه یکی را از خواص بازگردانید فرمود که چون عزیمت عراق به زودی مصمم است و آن اندیشه بر امور دیگر مقدم براق حاجب هم اینجا به شکارگاه حاضر شود. تا آن مصلحت را مشورت کرده آید چه او در امور مجرب و مهذب است و به تخصیص بر کار عراق واقف؛ ... براق جواب داد که مانع از ملازمت و موجب تخلف از خدمت، علت درد پای است و مصلحت آنکه عزیمت عراق زودتر به اتمام رساند» (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۹۰؛ همدانی، ۱۳۶۲: ۳۹۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۶۰).

نمونه‌های دیگری از بیان مختصر یا حذف رویدادها در کتاب برای ترسیم چهرهٔ بهتری از جلال‌الدین وجود دارد.^۶

۵. نتیجه‌گیری

در این نوشتار با استفاده از آراء فیلان، ریمون کنان و مارتین اعتبار راوی و اختلاف روایت‌های متون هم‌دوره و متأخرتر کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی با آن، در دو بخش «بررسی‌های متنی و بینامتنی» تحلیل شد. نتایج تحقیق نشان داد مداخلهٔ راوی در روایت‌ها، وقایع را از عینیت آن دور و در دالان ذهنیت راوی دستکاری کرده است، به همین دلیل، جهت‌گیری‌های متناقضی نسبت به جلال‌الدین خوارزمشاه در متن دیده می‌شود. نویسنده با ارزیابی اخلاقی وقایع و قضاوت آن‌ها، کاربرد نشانه‌های زبانی و عاطفی و همچنین حذف روایت‌ها یا بیان مختصر یا اشتباه آن‌ها تلاش می‌کند تا از قهرمان خود چهره‌ای خوب و متعالی در برابر خوانندگان ترسیم کند؛ اما در برخی مواقع با تناقض میان گفتار و رفتار و میزان دریافت‌پذیری،

ناگهان شخصیت ترسیم‌شده جلال‌الدین را تخریب می‌کند و خواننده را در صحت روایت خود دچار تردید می‌کند. از این منظر، جهت‌گیری راوی در نیمه پایانی کتاب در توصیف قهرمان کتاب دچار دگردیسی می‌شود و از باب «ذکر حوادثی که در مدت حصار اخلاط واقع شد» مخاطب با چهره دیگری از جلال‌الدین مواجه می‌شود که از سوی راوی نقد و در برخی موارد حتی سرزنش شده است. با این همه، نباید از یاد برد که سیرت جلال‌الدین مینکیرنی از مهم‌ترین منابع دست اول سلسله خوارزمشاهیان و مغولان به‌شمار می‌رود و همواره محل رجوع پژوهشگران واقع شده است. آنچه در این مقاله به آن تکیه شد، تنها تشکیک در صحت برخی از روایت‌های تاریخی این کتاب معتبر در قاب «راوی نامعتبر» بود. ناگفته پیداست تمایل راوی به نزدیک شدن به متن ادبی در این دگردیسی بسیار مؤثر بوده است. از این منظر، دستاورد این پژوهش می‌تواند آغازی بر خوانش‌های نقادانه این کتاب در قاب ارزیابی‌های انتقادی پژوهشگران حوزه تاریخ و ادبیات ایران در دوره خوارزمشاهیان و مغولان باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مهدی حمیدی شیرازی در شعر «در امواج سند» یکی از زیباترین و حماسی‌ترین روایت‌های معاصر را از این واقعه سروده است:

شبی آمد که می باید فدا کرد	بسه راه مملکت فرزند و زن را
به پیش دشمنان استاد و جنگید	رهانند از بند اهریمن وطن را
پس آنکه کودکان را یک به یک خواست	نگاهی خشم‌آگین در هوا کرد
به آب دیده اول دادشان غسل	سپس در دامن دریا رها کرد!

(پناهی، ۱۳۷۶: ۲۷۰-۲۷۱)

این روایت در متون دیگر از جمله: جلال‌الدین خوارزمشاه، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و دلاور خوارزم (جلال‌الدین خوارزمشاه) آمده است (باستانی، ۱۳۴۲: ۴۵؛ دبیرسیاقي، ۱۳۴۶: ۱۰۱؛ بیرانوند، ۱۳۹۸: ۷۹).

۲. در متون دیگر از جمله جهانگشای جوینی به نامشروع بودن این ازدواج اشاره شده است (جوینی: ۱۳۷۰: ۱۹۹).

۳. جوینی دو احتمال متفاوت از روایت نسوی، در مورد پایان زندگی او ثبت می‌کند: ۱) کردن در به دست آوردن لباس او طمع کردند و او را در دیار بکر کشتند و شاهد این سخن لباس فاخری بود که

نسوی و اعتبار روایت‌های وی ... (ابراهیم خدایار و دیگران) ۷۳

بر تن کردن دیده بودند. ۲) آن لباس‌ها لباس سربازان سلطان بوده و سلطان بعد از آن لباس تصوف پوشیده و به صوفیه پیوسته است (جوینی، ۱۳۸۷: ۲/۲۳۴). نویسنده جامع‌التواریخ در این زمینه نوشته است: «در خاتمت حال او خلاف است بعضی می‌گویند که درکوه‌ها شبانه زیر درختی درخفته بود، طایفه کردان به وی رسیدند و به طمع اسب و لباس او، شکمش را بشکافتند و آن جامه‌ها و سلاح، پوشیده به شهر اندر آمدند. بعضی خواص، جامه و سلاح بشناختند و ایشان را بگرفتند و صاحب آمد بعد از وقوف ایشان را بکشت و سلطان را با آمد نقل کرده دفن کردند و بر سر تربتش قبه بساختند و بعضی تقریر می‌کنند که به اختیار خود، سلاح و جامه‌ها بداد و لباس خشن ایشان بستند و به زی اهل تصوف در ولایات می‌گردید. به هر حال سلطنت او منقطع گشت» (همدانی، ۱۳۶۲: ۴۶۷).

۴. شیوه روایت راوی و بی‌اعتنایی لحن او در مرگ جلال‌الدین از این بیماری، این احتمال را می‌دهد که راوی از مسئله‌ای ناراحت است.

۵. در جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ که منابع معتبرتری برای روایت تاریخ مغولان به‌شمار می‌روند، به این واقعه این‌گونه اشاره شده است: «چنگیرخان) شیکی قوتوقو را با سی هزار مرد، روان فرمود. چون سلطان به پروان رسید، بعد از یک هفته لشکر مغول هنگام چاشتگاهی در رسیدند» (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۷۸؛ همدانی، ۱۳۶۲: ۳۷۵). ضمن اینکه در کتاب جامع‌التواریخ اشاره شده است که در آن زمان که شیکی قوتوقو در پروان مشغول جنگ بوده، تولی‌خان به حکم پدرش مشغول استخلاص خراسان بوده و وقتی شیکی قوتوقو خبر شکست خود را می‌آورد چنگیز و فرزندان او به سوی جلال‌الدین می‌روند (همدانی: ۳۷۵).

۶. نمونه دیگر از بیان مختصر روایت مربوط به لشکرکشی جلال‌الدین به ناحیه دقوفا است؛ ضمن اینکه به لشکرکشی وی به بعقوفا اشاره‌ای نشده است. جلال‌الدین بعد از خوزستان به طرف دقوفا رفت. راوی کتاب این واقعه را اینگونه توصیف کرده است: «چون بر ناحیه دقوفا مشرف شد اهل آن بر بارو رفتند، و زبان به شتیمت و ایذا دراز کردند. سلطان در خشم شد، فرمود که زحف کردند، و تا نداء عفا الله عما سلف رسیدن خلقی بسیار تلف شد» (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۳۸).

ابن‌اثیر روایت می‌کند که جلال‌الدین قبل از رفتن به دقوفا به بعقوبا هم رفت و آنجا را به خاطر نداشتن امکانات جنگی، اسب و استر غارت کرد و بعد از آن به دقوفا رفت؛ وی این واقعه را اینگونه روایت می‌کند: «لشکر جلال‌الدین شهرها را یغما کرد و نابود ساخت. او و سربازانش با وضعی ناگوار و حالی دشوار به خوزستان رسیده بودند. اسب و استر کم داشتن و آنچه هم داشتند به اندازه‌ای ناتوان گردیده بودند که از آن‌ها بهره‌ای برده نمی‌شد. از این رو لشکریان جلال‌الدین در همه شهرها به چپاول پرداختند و آنچه یافتند به غنیمت بردند بدین گونه، خود را بی‌نیاز ساختند ... جلال‌الدین از بعقوبا به دقوفا رفت و آنجا را محاصره کرد. مردم دقوفا بر فراز دیوار شهر رفتند و از آن جا با او به پیکار پرداختند و او را دشنام دادند در حالیکه پی‌درپی «الله اکبر» می‌گفتند. جلال‌الدین

این وضع به خاطرش گران آمد و خشمگین شد و در جنگ با آن‌ها کوشش بیشتری به کار برد تا سرانجام با خشم و خشونت شهر را گرفت. لشکریان او به تاراج شهر پرداختند و بسیاری از مردم شهر را کشتند» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۷۶).

راوی *الکامل* وقایع را از زبان مردمی که در دقوفا بوده‌اند شنیده است. ابن‌اثیر ساکن منطقه موصل بوده و به منطقه دقوفا نزدیک؛ بنابراین راوی معتبرتری برای این واقعه تواند بود. نمونه دیگر از حذف رویدادها ماجرای هم‌نشینی جلال‌الدین با همسر ملک‌اشرف است، این روایت در کتاب نسوی نیامده است اما در متون زیادی مانند *جهانگشای جوینی*، *تاریخ‌گزیده*، *حبیب‌السیر*، *سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه*، *سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه* و ... روایت شده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۲۱۷؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۹۹؛ خواندامیر، ۱۳۸۰: ۶۶۳؛ دبیرسیاقی، ۱۳۴۶: ۱۸۹؛ پناهی، ۱۳۷۶: ۲۳۷).

کتاب‌نامه

- ابن‌اثیر، علی‌بن محمد (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و دیگران، ج ۲۶-۲۷، تهران: علمی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۲)، *جلال‌الدین خوارزمشاه؛ قهرمانان تاریخ ایران*، تهران: کیهان.
- بوت، وین سی (۱۳۸۹)، *از رستاخیز نویسنده ضمنی چه حاصل؟؛ نقب‌هایی به جهان داستان*، ترجمه حسین صافی، تهران: رخداندنو.
- بیانی، شیرین (۱۴۰۰)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیرانوند، ماشاالله (۱۳۹۸)، *دل‌اور خوارزم (جلال‌الدین خوارزمشاه)*، ج ۱، لرستان: شاپورخواست.
- پناهی، احمد (۱۳۷۶)، *سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تندیس دلیری و استقامت*، ج ۲، تهران: ندا.
- جکسون، پیتر (۱۳۸۴)، «جلال‌الدین، مغولان و فتح پنجاب و سند به دست خوارزمشاهیان»، ترجمه مهری ادریسی، *بیک نور*، ش ۵، صص ۱۱۴-۱۲۹.
- جوزجانی، قاضی منہاج سراج (۱۳۴۲)، *طبقات ناصری*، به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی قندهاری، ج ۱، چ ۲، کابل: پوهنی مطبعه.
- جوینی، عطا‌الملک‌بن محمد (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به‌سعی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ج ۲، تهران: هرمس.
- حسن‌پور، هیوا؛ محمدحسن حسن‌زاده نیری و آزاده اسلامی (۱۳۹۵)، «راوی غیرقابل اعتماد در داستان «شاه و کنیزک»»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، ۴، صص ۲۳-۴۲.

نسوی و اعتبار روایت‌های وی ... (ابراهیم خدایار و دیگران) ۷۵

خانی، نسیرین و محمد ایرانی (۱۳۹۹)، «بررسی مقایسه‌ای انواع فرایندهای فعلی به کار رفته در دیباچه آثار شهاب‌الدین خرندزی زیدری و عظاملک جوینی، با رویکرد زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند»، *فصلنامه علمی کاوش‌نامه*، ش ۴۵، صص ۹۷-۱۲۲.

خدادادی، فضل‌الله؛ حمید عبداللهیان و شیرین عاشورلو (۱۳۹۳). «بررسی مولفه‌ها و ابعادشناختی «راوی همه چیزدان» در ادبیات داستانی»، *ادبیات پارسی معاصر*، ش ۴، صص ۱۱۷-۱۴۲.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، زیر نظر دکتر دبیرسیاقی با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، ج ۲، تهران: خیام.

دبیرسیاقی، محمد (۱۳۴۶)، *سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه*، ج ۱، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ریمون-کنان، شلومیت (۱۳۸۷)، *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر. صادقی محسن‌آباد، هاشم و علی رحمانی قنایزباف (۱۳۹۶)، «سیر تحول شنودپذیری و اعتبار راوی در داستان‌های کوتاه سیمین دانشور»، *ادبیات پارسی معاصر*، ش ۳، صص ۱۵۳-۱۷۵.

عباسی، حبیب‌اله و الهه عظیمی یان‌چشمه (۱۳۹۵)، «مغلطه تأثیر عاطفی در بازنمایی تاریخ (نگرشی انتقادی بر تاریخ‌نگاری شهاب‌الدین نسوی در سیرت جلال‌الدین و نقشه‌المصدر)»، *متن پژوهی ادبی*، ش ۶۷، صص ۷-۳۵.

فرخی، یزدان (۱۳۹۶)، «سرانجام جلال‌الدین خوارزمشاه»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، س ۱۳، ش ۲۵، صص ۱۸-۳۳.

لینت‌ولت، ژپ (۱۳۹۰)، *رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت نقطه دید*، ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

نجمی، ناصر (۱۳۷۰)، *قهرمان سند جلال‌الدین خوارزمشاه*، ج ۱، تهران: کلینی.

نسوی، محمدبن احمد (۱۳۶۵)، *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*، ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

نسوی، محمدبن احمد (۱۳۶۶)، *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی*، ترجمه محمدعلی ناصح، ج ۲، تهران: سعدی.

نونینگ، آنسگراف (۱۳۸۹)، *بازنگری در مفهوم روایت نامعتبر: تلفیق رویکردی شناختی با رویکردی سخن‌شناختی؛ نقب‌هایی به جهان داستان*، ترجمه حسین صافی، تهران: رخدادنو.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

هرمن، دیوید؛ منفردیان و ماری لویان (۱۳۹۶)، *رویکردهای بلاغی به روایت؛ دانشنامه نظریه‌های روایت*، گردآورنده و ویراستار محمد راغب، تهران: نیلوفر.

۷۶ کهن نامه ادب پارسی، سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، تهران: البرز.

Booths, Wayne C, (1983), *the Rhetoric of Fiction*, Chicago & London: The niversity of Chicago press.

Phelan, James (1996), *Narrative as Rhetoric*, Columbus: Ohio State University Press.